

زیستن در زمانه دشوار به روایت مقصود فراستخواه

خلق جهانی موازی

محسن آزموده

زندگی سخت شده. این حرف را تقریباً از همه می‌شنویم. شرایط اقتصادی و اجتماعی ناگوار است، شکاف فقیر و غنی روز به روز بیشتر می‌شود، زیست بوم رو به اضمحلال است، سایه جنگ بر سر اکثر انبای بشر سنگینی می‌کند، آزادی‌های فردی و امنیت اجتماعی از همه سو تهدید می‌شود و خلاصه اوضاع قمر در عقرب است. در چنین وضعیتی برای زنده ماندن و زیستن چه باید کرد؟ چه می‌توان کرد؟ مقصود فراستخواه، جامعه‌شناس ایرانی پنجشنبه هفتم اردیبهشت 1402 در مدرسه تردید، درباره زندگی در زمانه دشوار سخنرانی کرد و کوشید ضمن تشریح وضعیت، پاسخی برای این پرسش بیابد. آنچه می‌خوانید گزارشی از صحبت‌های اوست.

رنج‌ها بخش بزرگی از جهان ما هستند. اخیراً گزارش‌ها و مطالعاتی دیدم که جانداران که به جای خود گویا گیاهان از رفتارهای خشن رنج می‌برند. دست‌کم حیوانات را که به عیان می‌بینیم، رنج اسبی اشک مشهور نیچه را در آورد. رنج مردمان هم که یکی، دو تا نیست، رنج محکومین به زندگی، محنت‌های عظیم بشریت مغموم. تصور من این است که این جهان اصلاً جهان خوبی برای زیستن نشده است، نه برای آدمیان و نه برای مرغان و ماهیان و حتی برای چشمه‌ها و تالاب‌ها، مادر زمین، سیاره‌ای که نوع نادر نسبتاً منظمی است در جهانی بی‌نظم و در آن امکان زندگی فراهم شده است، اما شرایط

به گونه‌ای رقم خورده که جهان خوبی برای زیستن نشده است. برای مثال طبق گزارش 2022 شاخص جهانی گرسنگی (global hungry index) بیش از 50 درصد جمعیت جهان درگیر بی‌غذایی و گرسنگی مفرط محض هستند، 30 درصد بقیه جهان هم از حیث تامین غذایی در وضعیت هشداردهنده جدی به سر می‌برند. تنها حداکثر 20 درصد جهان هستند که فعلاً و تا اطلاع ثانوی درگیر گرسنگی و بی‌غذایی نیستند. یا شاخص فلاکت

(misery index) که بر مبنای تورم، فقر و بیکاری اندازه‌گیری می‌شود، مشکل بخش بزرگی از جهان است. برخی کشورها مثل ونزوئلا، زیمبابوه، سودان، سوریه، نیجریه و یمن بر اساس این شاخص وضعیت فلاکت‌باری دارند. متأسفانه ایران هم در عداد ده کشور با بالاترین میزان فلاکت است. بنابراین در صحت از زمانه دشوار، به برخی سویه‌های ملموس آن اشاره دارم.

بر مبنای شمارش رسمی نهادهایی مثل کمیساریای عالی سازمان ملل در امور پناهندگان جهان، می‌بینیم که 100 میلیون نفر در جهان در گریز از جنگ و خشونت، بی‌جا و آواره هستند، در کشورهایی چون اتیوپی، بورکینافاسو، میانمار، نیجریه، سوریه، افغانستان، سودان، کنگو و اخیراً اوکراین. اینها مردمانی هستند که جان شیرین دارند، آبرومند هستند و مثل همه لایق کرامت و شرافت و زندگی ارزشمند هستند، اما الان در کوه و بیابان و اقیانوسها و دریاها، خسته و سرگردان رها شده‌اند. بر این رنج‌های بشری، رنج‌های حیوانات و سایر محنت‌ها را اضافه کنید.

مشکل وقتی بیشتر خودش را نشان می‌دهد که ما در دنیای جهانی شده به سر می‌بریم، در جهانی رسانه‌ای شده و عالمی غرق در اطلاعات یا به تعبیر گی دوبور، در جامعه نمایش، در دنیای بازنمایی (representation) که مدام اطلاعات در همه جا به گردش در می‌آید و همه جا رسانه‌ای شده و خاصیت بال پروانه‌ای پدید آمده است. در نتیجه رنج‌ها، در مقیاسی بزرگ‌تر و گسترده‌تر و سریع‌تر و برجسته‌تر و مشاهده‌پذیرتر خودشان را به همه نشان می‌دهند. یعنی در دنیای امروز، هم رنج هست و هم احساس رنج بیشتر می‌شود و حس مسموم رنج شدت بیشتری پیدا کرده است. این احساس رنج یا رنج ذهنی (subjective) گاه از رنج عینی دردناک‌تر است. حس نابرابری و رنج و دشواری گاه جانکاه‌تر است. مردمان هر روز صبح و شام، در آینه‌ای محدب سیمای درهم ریخته نگون‌بختی از خودشان را می‌بینند. آینه در این عالم زیاد شده و انسان‌ها مدام چهره‌ای محنت‌زده از خودشان را می‌بینند.

شاخصی به نام «لگاتوم»

(Legatum Prosperity Index) وجود دارد که به معنای شاخص کامیابی ملتهاست. در این شاخص یک نهاد غیرانتفاعی بین‌المللی با استفاده از دوازده معیار به اندازه‌گیری و بررسی و پی‌جویی و مقایسه موفقیت و کامیابی ملتها می‌پردازد. با مراجعه به اطلاعات 2022 این شاخص در مورد ایران، می‌بینیم که ایران از 167 کشور از نظر کامیابی در رتبه 123 قرار دارد. رتبه خوبی نیست، اما همین ایران در آموزش 75 و در سلامت 61 است. این یعنی ایران کشوری با مردم آموزش‌دیده است،

با سرمایه انسانی که در دهه 1360، میزان تحصیلکردگی در آن 13 درصد بود و حالا 60 درصد شده است. یعنی روز به روز میزان تحصیلات، سواد، شهرنشینی و ارتباطات مردم ایران بیشتر می‌شود و امید به زندگی هم بیشتر می‌شود. اما همین مردم که در شاخص سلامت 61 هستند، وقتی به شاخص حکمرانی می‌رسد، رتبه‌شان 145 می‌شود، وقتی به شرایط کسب و کار می‌رسد، رتبه‌شان از 167 کشور، 152 می‌شود. در محیط‌زیست رتبه ایران 156 و در آزادی‌های شخصی رتبه ایران 165 است. صرف‌نظر از اینکه چقدر در این داده‌ها و آمارها چون و چرا کنیم، سخن من این است که ایرانیان ملتی شده‌اند که به‌رغم قفل و بسته‌ها، عمر و تحصیلات و اطلاعات و ارتباطات‌شان بیشتر شده است. این دنیا و زیست‌جهان ایرانی است، اما در همین دنیا، به علت سواد و اطلاعات بیشتر، بدبختی‌ها بیشتر به چشم می‌آید، به همین دلیل است که نظام عواطف در ایران وضعیت خوبی ندارد. موسسه نظرسنجی گالوپ در زمینه احساسات و عواطف جهانی، از جمله به این می‌پردازد که در کدام کشورها تجربه هیجانی منفی در 24 ساعت از شبانه‌روز داشتند. کشورهای اول در این زمینه چاد و نیجریه و سیرالئون و عراق هستند و متأسفانه ایران هم جزو اولین کشورهاست. نظام عاطفی اجتماع امروزی ایران در هم شکسته است. احساسات مشکل‌دار شده است.

اسفناک‌تر اینکه بخش اعظم رنج‌های ما در این زمانه، رنج‌های نالازم است. رنج نالازم یعنی ما می‌توانیم بدون این همه رنج زندگی کنیم. رنج‌های کنونی ما سنگین و نالازم است. در نتیجه واقعا کمر انبوهی خلاق این محنت‌های نالازم می‌شکند. مثلا دشواری‌های رفاهی یا فقدان بخت‌های اولیه برای همه یا دشواری‌های نابرابر جنسی تا حد رفتن دختران به ورزشگاه برای تماشای يك مسابقه فوتبال یا دشواری حضور آزاد و فعال در رقابت‌ها. اینکه گروه‌ها با دیدگاه‌های مختلف احساس کنند می‌توانند در صندوق انتخابات سهم داشته باشند و رای بدهند و رای داشته باشند و خودشان را بیازمایند. یا دشواری‌های مربوط به ناامنی و دشواری‌های فجایع طبیعی و زیست بومی. دشواری‌های فرسایش سرمایه اجتماعی (social capital) و همبستگی، اعتماد، اخلاق اجتماعی.

این نتیجه در هم شکستگی نهادی جامعه و مشکلات سیستمی آن است که اعتماد و همبستگی را این‌قدر مخدوش کرده است، به خصوص در جامعه‌ای که به لحاظ سنت‌های اجتماعی در آن اعتمادهای رودرو و شواهد زیادی از همبستگی‌ها در سطح محله‌ها و اجتماع ایرانی وجود داشته است. برای چنین جامعه‌ای این مقدار فرسایش اجتماعی دشوار است.

به اینها باید دشواری‌های روحی از حیث آسایش فکری و روانی و بحران

معنا را اضافه کرد

تا دشواری‌های وجودی و عسرت اگزیستانس که بشر با سختی‌های وجودی هم درگیر است، پس حقیقتاً زمانه دشواری است. حتی در جوامعی که به جهاتی موفق‌اند و شاخص‌های بالایی از حیث کمیاب‌های دنیا مثل رفاه اجتماعی (social welfare) و آزادی‌ها و حق و حقوق بشری دارند، در همین جوامع هم باز شاهدیم که گروه‌های قابل‌توجهی با رنج‌های عمیق اگزیستانسیال دست به گریبان هستند و اضطراب‌های وجودی در میان آنها بیشتر محسوس است. رجوع به متفکران اگزیستانسیالیست مثل یالوم بیشتر شده، زیرا مردمان با اضطراب وجودی دست به گریبان هستند، حس تنهایی، بحران معنا، مساله پوچی و... نتیجه بخشی از تغییرات اجتماعی است و تاریخ‌مندی انسان و بشریت به جایی رسیده که بدبختی‌های دیگری سر بر آورده است.

بنابراین در جهانی زندگی می‌کنیم که از یل‌سو مردمانی انبوه در شرایط فقر و استبداد هستند، از نداشتن رفاه و آزادی رنج می‌برند و مردمانی اندک که استثنائاً از شرایط آسایش و حقوق و آزادی‌ها تا حدی بهره‌مند هستند، با حس ملال دست به گریبان هستند. به تعبیر اسپانویل با دو تایی سرگیجه‌آور روبه‌رو هستیم، یا از نداشتن رنج می‌بریم یا با داشتن دچار ملال هستیم. به هر حال آن بار سبکی تحمل‌ناپذیر بودن را با خودمان می‌کشیم. پس زمانه دشوار است و دشواری زمانه یک امر جدی است و مساله، بنابراین با یک مساله درگیر هستیم.

بخشی از دشواری به علت ناکارآمدی دولت‌هایی است که باید به جامعه خدمت کنند و به آنها سرویس بدهند، اما نمی‌توانند یا نمی‌کنند و در نتیجه ملت‌ها می‌خواهند از شر این دولت‌ها خلاص شوند. همچنین ملت‌ها می‌خواهند از شر نظام هژمونی‌های جهانی خلاص شوند. همچنین کارگران می‌خواهند از شر کارفرمایان خلاص شوند، زیرا شرایط کار و وضعیت توزیع و بازتوزیع ثروت به گونه‌ای است که کارگران با ابزار کارشان بیگانه می‌شوند و می‌خواهند از شر این کارفرما رهایی پیدا کنند. این یک دشواری است. یا دشواری اینکه کشورها می‌خواهند از شر مهاجمان خلاص شوند. خود این یک سیکل معیوبی ایجاد می‌کند. یا طبیعت می‌خواهد از شر تکنولوژی نجات پیدا کند یا خود ما می‌خواهیم از شر بلایای طبیعی مثل زلزله، سونامی، کووید 19 و... نجات پیدا کنیم. یا درحالی که زن و مرد بخشی از چرخه زندگی هستند، اما به دلیل روندهای معیوب حالا زن‌ها می‌خواهند از شر مردان خلاص شوند و مردمانی که می‌خواهند زندگی کنند، باید از شر انواع شعله‌های خشم و خشونت و افراط مثل داعش و القاعده و طالبان و اقسام نسخ طالبانی‌گری و ایدئولوژی‌های ستیزه‌جو خودشان را خلاص کنند. مثلاً ایزدی‌ها باید از

شر این خوشه‌های خشمی که به ناگهان فوران می‌کند، خلاص پیدا کنند. نسلی باید از شر نسل‌های قبلی خلاص شود. عجیب است که ما امروز در زندگی روزمره می‌بینیم گاهی يك نسل می‌خواهد از نسل‌های قبلی رها شود. برای مثال فیلم برادران لیلا را بیشتر ما دیده‌ایم. بنابراین می‌بینیم که چقدر باید سعی می‌کردیم از شر همدیگر خلاص شویم. مشکل این است که همه اینها موقوف به این است که از شر خودمان هم خلاص شویم. مساله ما این نیست که فقط از شر همدیگر خلاص شویم، بلکه همه اینها موقوف به این است که از شر خودمان و شرارت کمین کرده در باورهای نیازموده خودمان خلاص شویم. در ایران شرارتی که باورهای نیازموده نابالغی ما ایجاد کرده، معضل کمی نیست. بخش مهمی از داستان است. شرارتی که در باورها، عقاید، اوهام و ایدئولوژی‌ها و در خوی و خیم ما هست، بسیار مهم و خطرناک است. ما زمانی که می‌خواهیم از شرارت نهفته در یکدیگر رهایی یابیم، کمتر توجه می‌کنیم که باید از شرارت نهفته در خودمان رها شویم و باید مردمی فرهیخته (educated) شویم. باید خودمان برای خودمان فکری کنیم. منظور شرارت‌های امکانی است که در امکان‌ها خودش را نشان می‌دهد.

بنابراین شرارتی نهفته در خودمان هم هست. به تعبیر مولانا ما در این انبار گندم می‌کنیم / گندم جمع آمده گم می‌کنیم // می‌نیا نیشیم آخر ما به هوش / کاین خلل در گندم هست از مکر موش // موش تا انبار ما حفره زده ست / از فنش انبار ما ویران شده ست // اول این جان دفع شر موش کن / وانگهان در جمع گندم جوش کن. در صورت‌بندی مولانایی این حقیقت نهفته است که مساله ما فقط شر و شرارت‌های بیرونی نیست. در يك مقیاس سیستمی، این شرارت‌های بیرونی با شرارت‌های کمین کرده در ذهن و خون و خیم ما و در باورهای نیازموده و نابالغ ما وجود دارد و از همدیگر تغذیه می‌کنند و یکدیگر را بازتولید می‌کنند.

برای زیستن در زمانه دشوار پاسخ‌های مختلفی می‌توان داد و روی آورده‌های مختلفی می‌توان داشت. از نظر من این روی آورده‌ها را می‌توان به دو دسته بزرگ تقسیم کرد: 1. رئالیزم ناظر، 2. رئالیسم عامل. رئالیزم ناظر نوعی واقع‌گرایی که ناظر این جهان است و می‌خواهد آن را شناسایی کند. این رئالیزم سرد و سنگین است، زیرا سبکی تحمل‌ناپذیر این عالم هیچ و پوچ را احساس می‌کند. به تعبیر سایه «بادبان شکسته زورق به گل نشسته‌ای است زندگی / در این خراب ریخته که رنگ عافیت از او گریخته / به بن رسیده راه بسته ایست زندگی...» این رئالیزم مهیب است و بار سنگین آگاهی است. در مقایسه با آن رئالیزم عاملانه (agential realism) قرار می‌گیرد. به نظر من رئالیزم عاملانه، يك رئالیزم گرم و خلاق و فعال (active) است.

کسانی مثل کارن باراد، استاد مطالعات زنان در دانشگاه کالیفرنیا از این رئالیزم عاملانه بحث کرده‌اند. در کتاب «کنشگران مرزی» بخش مفصلي را به رئالیزم عاملانه اختصاص دادم. رئالیزم عاملانه در مواجهه با زمانه دشوار، می‌گوید جهان هست و امر رئال هست، اما بخشی از این جهان ما هستیم و ذهن ما و مواجهه ما با جهانی که درصدد توصیف و توضیح و تحلیل آن هستیم یا می‌کوشیم تغییرش دهیم. ما و صور خیال ما بخشی جدایی‌ناپذیر از این جهان واقع است. مولانا در فیه مافیه می‌گوید: «آدمی را خیال هر چیز با آن چیز می‌برد، خیال باغ به باغ می‌برد و خیال دکان به دکان. مجنون را خیال لیلی قوت می‌داد.» خیال و صور خیال ما بسیار اهمیت دارد، درحالی که متاسفانه در آموزش و پرورش با محفوظات کثیر و خرده‌نگر و کمیتی اول چیزی که از بچه‌ها ستانده می‌شود، خیال آنهاست. ما اجازه پرورش احساسات و تخیلات بچه‌ها را نمی‌دهیم درحالی که ایده و خیال و معناها و مکاشفات ما بخشی از جهان هستند. ما با همین مکاشفات می‌توانیم در دل محدودیت‌ها، گشایشی از دل دشواری‌ها فراهم آوریم. کار جهان رئال، فروبستگی است، اما به تعبیر حافظ: چو غنچه گرچه فروبستگی ست کار جهان/ تو هم چو باد بهاری گره‌گشا می‌باش.

این به معنای نوعی اراده‌گرایی و ایدئالیسم محض و آرمان‌گرایی و ذهنیت انتزاعی بی‌ارتباط با امر انضمامی و اکنون و اینجا نیست، بلکه صورتی از رئالیزم است که می‌توان آن را رئالیزم عاملانه خواند. شاملو می‌گوید: رقصان می‌گذرم از آستانه اجبار/ تا شریطه خود را بشناسم و جهان را به قدر همت و فرصت خویش معنا دهم/ انسان‌زاده شدن تجسد وظیفه بود/ توان دیدن و گفتن/ انسان دشواری وظیفه است/ فرصت کوتاه بود و سفر جانکاه/ اما یگانه بود و هیچ کم نداشت... بنا براین جهان طرح ناتمامی است که مدام توسط ما ویراسته و باز می‌شود. این را می‌توان هرمنوتیک رنج خواند. ویلیام جیمز در صدر قرن بیستم گفت: سفر پیدایش تمام نشده، همچنان جهان ما در پیدایش است. ما در نوع پیدایش و پدیدآیی این جهان و ظهورات این عالم می‌توانیم مشارکت کنیم و اشتراک داشته باشیم. مساهمت (contribution) ما در این عالم این است که در پیدایش آن می‌توانیم شرکت کنیم و آن را تفسیر کنیم.

شاید به همیت علت فیلسوفانی چاره کار بودن در این عالم را در بسط عقلانی دیدند. صورت‌بندی‌های مختلفی که از عقل و آگاهی و لوگوس و... شده در همین راستاست. گویا این جهان طرح ناتمامی است که باید با خردورزی و آگاهی و حکمت آن را تکمیل کرد. رنج‌ها مصیبت بزرگی است، اما مصیبت بزرگ‌تر فروبستگی ذهن انسان‌هاست. وقتی ذهن انسان فرتوت

است، نمی‌تواند با رنج‌ها مواجهه خلاقی داشته باشد. اگر خردمندی باشد، می‌توان از بی‌خردی زمانه کاست و عنصر خرد را کاشت. وضع ما نسبت به این جهان باید دگرگون شود. یکی از این بی‌خردی‌ها، خطای نقطه نظر (point of view) است. رنج‌ها هستند، اما مهم است از کدام زاویه به آنها نگاه می‌کنیم. توسعه عقلانیت و حکمت و فرزاندگی کمک می‌کند فاصله شناختی و عاطفی خوبی با رنج‌ها داشته باشیم. وقتی فاصله مان را با رنج‌ها تنظیم می‌کنیم و آنها را تماشا می‌کنیم، صرفاً لحظه حال را نمی‌بینیم و لحظه‌های بعدی را هم می‌بینیم که می‌شود رنج‌ها را تقلیل داد. وقتی با رنج‌ها فاصله می‌گیریم، زمان‌مندی امور را می‌فهمیم. ما معبر زمان نیستیم، مصدر زمانیم.

خطای ذهنی دیگر، خطای نامگذاری است. نامی که برای امور عالم می‌نهیم، بخش بزرگی از آن می‌شود. ردپای آن را هم در نومینالیسم (اصالت اسم) می‌بینیم، هم در سخن «علم آدم اسماء کلها» و هم در متفکرانی مثل لاکمان و برگر می‌بینیم. ایشان معتقدند واقعیت از طریق زبان ساخته می‌شود. در نتیجه نامگذاری مهم است و وقتی نامگذاری درستی می‌کنیم، بخشی از دشواری‌های زمانه تغییر می‌کند. همچنین است خطای مقایسه که یک خطای ذهنی است. بسیاری اوقات از مقایسه رنج خود با بی‌رنجی دیگران می‌رنجیم. زمانی خودانگاره ما ایراد دارد و باید در مواجهه با رنج‌ها، خطاهای خودمان را رفع کنیم. بنابراین خطاهای ذهنی در شدت رنجی که بر ما تحمیل می‌شود، اهمیت دارند.

خردمندی و توسعه عقلانی برای زیستن در زمانه دشوار و فهم بهتر آن و کاستن از مقیاس محنت‌های این عالم، راهبردی از زندگی است. البته هوشیاری تا مرزهای فرزاندگی وسعت دارد، هم در سویه آگاهی و هم احساس. چنان‌که داماسیو می‌گوید، مغز صرفاً جنبه شناختی (cognitive) ندارد، بلکه جنبه احساسی (emotional) هم دارد. مواجهه حکیمانه با دشواری‌ها و رنج‌های زمانه به ما امکان آرامش فعال می‌دهد. یک راه آن خلق جهان‌ها و زمان‌های موازی است. در چنین وضع بی‌خردی که ما را در افسون مستعمرگی خودش می‌خواهد، ما نیازمند مکان و فضایی برای خودمان هستیم. احساس بی‌در کجایی (out of place) داریم، درحالی که موجوداتی فضا‌مند و زمان‌مند هستیم. بدون فضا و زمانی که متعلق به خودمان باشد، زیر پای هستی ما خالی می‌شود. براساس تجربیات و مطالعات معتقدم در زمانه‌ای که با ما بیگانه هست، زمان‌ها و مکان‌های موازی متعلق به خودمان خلق کنیم که با آنها ارتباط اگزیستانس و حکیمانه داریم. تکه‌هایی از این زمانه را از آن خودمان کنیم. مثلاً ما در همین مدرسه تردید، مکان و زمان سومی متعلق به خودمان خلق کرده‌ایم که در آن با هم ارتباط هوشیارانه

داریم. خانواده و حلقه دوستان و نهادهای مدنی و تعلیم و تربیتی و محلی هم چنین فضاها یی هستند. این مکان‌ها کمک می‌کند ما روایتی از آن خود داشته باشیم و ابژه این زمانه دشوار نباشیم و داستانی برای خودمان داشته باشیم. هانا آرنت سطح جان‌داری (ZOO) و عمق زندگی‌نامه‌ای (bios) را متمایز می‌کند. در سطح جان‌داری زمانه دشوار کمر ما را می‌شکند، اما در سطح زندگی‌نامه‌ای، طرحی از زندگی می‌افکنیم و اهدافی برای خودمان تعیین می‌کنیم. خاطره و روایت ما را زنده می‌کند و رویا به ما جرات می‌دهد. بنابراین زیستن در زمانه دشوار به معنای اسپینوزایی نیاز به فعالیت شخصی دارد. یعنی وقتی اهداف حکیمانه و خردمندانه، توأم با فرزاندگی و اندیشیدن تعریف می‌کنیم و فعالیت می‌کنیم. فعالیت نفس برای بودن بهتر در زمانه دشوار و زیستن موثرتر و رضایتبخش‌تر.

ویلیام جیمز در صدر قرن بیستم گفت: سفر پیدایش تمام نشده، همچنان جهان ما در پیدایش است. ما در نوع پیدایش و پدیدآیی این جهان و ظهورات این عالم می‌توانیم مشارکت کنیم و اشتراک داشته باشیم. مساهمت (contribution) ما در این عالم این است که در پیدایش آن می‌توانیم شرکت کنیم و آن را تفسیر کنیم.

هانا آرنت سطح جان‌داری (ZOO) و عمق زندگی‌نامه‌ای (bios) را متمایز می‌کند. در سطح جان‌داری زمانه دشوار کمر ما را می‌شکند، اما در سطح زندگی‌نامه‌ای، طرحی از زندگی می‌افکنیم و اهدافی برای خودمان تعیین می‌کنیم. خاطره و روایت ما را زنده می‌کند و رویا به ما جرات می‌دهد. زمانه‌ای که با ما بیگانه هست، زمان‌ها و مکان‌های موازی متعلق به خودمان خلق کنیم که با آنها ارتباط اگزیستانس و حکیمانه داریم. تکه‌هایی از این زمانه را از آن خودمان کنیم. مثلاً ما در همین مدرسه تردید، مکان و زمان سومی متعلق به خودمان خلق کرده‌ایم که در آن با هم ارتباط هوشیارانه داریم. خانواده و حلقه دوستان و نهادهای مدنی و تعلیم و تربیتی و محلی هم چنین فضاها یی هستند. این مکان‌ها کمک می‌کند ما روایتی از آن خود داشته باشیم و ابژه این زمانه دشوار نباشیم و داستانی برای خودمان داشته باشیم.